رساله قدميه يا داستان انتقال سنگي با نشان جاي پاي حضرت رسول (صلّي الله عليه وآله وسلّم) از مکه به هند

تأليف: ابوالفيض فيضي / تصحيح: رسول جعفريان

زندگي و آثار فيضي

دو برادر، يکي ابوالفضل و ديگري ابوالفيض، فرزندان مبارک از مشايخ صوفيه در آگره بودند. نخستين وزير جلال الدين محمد اکبر شاه (م 1014) بود و دومي ملک الشعراي. او مردي اديب و شاعر و فرهيخته، که ديواني از او برجاي مانده است. ابوالفيض به سال 954 در آگره چشم به دنيا گشود و در روز شنبه، دهم صفر سال 1004، در لاهور ديده از جهان بست.

بسياري از تذکره­نويسان، شرح حال کوتاهي از وي آورده‌اند؛ عباراتي­که مصحّح ديوان فيضي آن­ها را در مقدمة ديوان گردآورده است. وي تفسيري هم با نام سواطع الالهام بر قرآن نوشته­که بدون نقطه است. کتابي ديگر هم با همين ويژگي با عنوان موارد الکلام تأليف کرده است.

در مجمع النفائس آمده است:‌ شهريار اقليم سخن و تازه­ساز رسم‌هاي کهن، نغمات بيانش همه ناقوسي و نمطات کلامش همه قدّوسي، منشأ ترقي اهل حال و مردم صاحب کمال، به­خصوص شعرا و فصحا بود. شيعيِ فطري، موحدِ جبلي است. گمان نقص کمال و سستيِ اعتقاد او، از نقصِ کمال است (ديوان فيضي: 7).

رساله قدميه

در ميان آثاري­که در مقدمة ديوان فيضي براي وي شمرده شده، نامي از رساله قدميه ديده نمي­شود. اين آثار عبارت­اند از:‌ ديوان شعر، خمسة فيضي، مثنوي گجرات، موارد الکم (چاپ کلکته به عربي)،‌ سواطع الالهام(چاپ سال 1306ق. در هند و 1416 درقم). لطيفة فيضي، گلدسته نظم و نثر، تذکرة شعرا، ليلاوتي (در رياضي)، مهابهارتا (دو فصل از مهابهارات که به دستور اکبرشاه، او ترجمه کرد و بقية فصول را ديگران)، بهاگوت گيتا، راماين، رساله اکبر.

(ديوان فيضي: ‌11 ـ 8)

در اين صورت بايد رسالة قدميه را هم بر فهرست بالا افزود.

اهميت اين رساله به جز نثر زيباي آن و نيز اشعاري که وي خود در بارة موضوع مورد بحث سروده، در ارائة يک گزارش تاريخي در بارة انتقال سنگي با اثر پاي منسوب به پيامبر خدا9 از مکه به هند است. وي در اين رساله با اشاره به تعيين امير الحاج از سوي اکبر شاه و توزيع نقود و امتعه از سوي وي، ميان اهالي حرمين اشاره بدين نکته دارد که اشراف مکه به پاس اين خدمت، نشان قدم پيامبرخدا9 را به رسم هديه براي اکبرشاه فرستادند.

در اين باره ترديدهايي وجود داشت اما آنچنان که فيضي نقل کرده، حتي خودِ اکبرشاه، با وجود اين ترديد گفت: ما بايستي از روي احتياط تعظيم و تکريم خود را نسبت به آن ابراز کنيم. نويسنده براي تأييد اهميت و اعتبار اين نشان، نام چندين نفر از علماي وقت مکه را که مهر تأييد بر اعتبار آن زده­اند، آورده است. اين آگاهي­ها در بارة اشخاص ياد شده به لحاظ شرح­حال نگاري، جالب توجه است.

اين زمان شمار فراواني از مسلمانانِ هند عازم حج مي‌شدند و گهگاه کساني هم که از نظر دولت، مغولي بودنشان در مرکز سياست معقول نبود، به حج فرستاده شده و بازگشت آنان به هند ممنوع مي‌شد. حتي يکبار خودِ اکبرشاه نيز ارادة حج کرد که ديگران او را منع­کردند. وي سلطان خواجه را به عنوان امير الحاج منصوب کرد و هداياي فراواني براي اشراف مکه و مدينه و فقراي حرمين فرستاد (اکبرنامه،‌ ج3 : 263). کتاب مستقلي با عنوانligrimage to] Mecca از Michael N. Pearson ] به­طور اختصاصي در بارة وضعيت حج رفتن در هند در فاصلة سال‌هاي 1800 ـ 1500 منتشر شده است.

همچنين متني با عنوان جواهر التاريخ در تاريخ مکه به دست نويسندة همين سطور انتشار يافت (مقالات تاريخي، دفتر شانزدهم) که از خدمات اکبرشاه و فرزندش جهانگير به حرمين، در آن مطالبي آمده است.

نسخه‌ها

از رساله قدميه دو نسخه مبناي کار حاضر بوده است:

1ـ نسخة کتابخانة آيت الله العظمي مرعشي نجفي، به شمارة 7936 که در فهرست همين کتابخانه (20/275) معرفي شده است. درآنجا مؤلف ابوالفضل فيض الله بن مبارک هندي (متوفّاي 1004) شناسانده شده است!

2ـ نسخة شمارة M140 (8201) فرهنگستان علوم آذربايجان که در قرن يازدهم کتابت شده و تصوير آن به شمارة 1182 در کتابخانة آيت‌الله مرعشي نگهداري مي­شود. تصويري از هر دو نسخه به لطف آقاي حافظيان در اختيار بنده قرار گرفت. از ايشان سپاسگزارم.

نسخة اوّل، گرچه به لحاظ خط زيباتر است، اما افتادگي­هاي فراوان داشته و به­خصوص برخي از تعابير عربي از آن نانوشته مانده است. به عکس، نسخة دوم از لحاظ خط نازيبا و ريزتر، اما کامل­تر است. مواردي را که در نسخة دوم وجود داشته و در نسخه اوّل نبوده، در کروشه افزوده­ايم. هر دو نسخه متعلق به قرن يازدهم است.

نسخة اول، در ماه صفر 1016؛ يعني دوازده سال پس از درگذشت مؤلف کتابت شده است. بنابراين، تاريخي­که در انتهاي رساله آمده، تنها مربوط به نسخة اوّل است و پايان نسخة دوم تاريخي ندارد. با اين حال، به دليل آن­که در مجموعه­اي بزرگ قرار دارد که نود رساله در آن است، آگاهيم که در قرن يازدهم کتابت شده است.

عنوان رساله در نسخة اول، همان عنواني است که در آغاز رساله آورديم، اما عنوان بالاي رسالة دوم، تنها عبارت «رسالة‌ قدمية فيضي» است.

رسالة قدمية من مصنّفات حقايق ومعارف نايبي شيخ ابوالفيض فيضي­هندي ـ رحمه­الله ـ

بسم الله الرّحمن الرّحيم

قدمِ قلم، در طي مسالک محامد الهي کوتاه است و زبان پيش قدمان مناهج نبوّت، بر صدق اين دعوي گواه؛ رحيمي­که سروش عنايتش نواي بشارت اداي (وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ) (يونس: 2) به­گوش هوش ارباب ايمان واصحاب ايقان رسانيد؛

عليمي­که مرشد هدايتش به نعلين نصرت قرين (وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَانْصُرْنا عَلَي الْقَوْمِ الْكافِرينَ) مضطربان معرکة جهاد را [بشارت] ثبات داد؛

ملکي­که مجاهدين في سبيل ­الله را به منشور (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدامَكُم) نويد فتح [و ظفر] کرامت فرمود؛

قهّاري که چاوش بارگاه جبروتش تمثال (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصي‏ وَالأََقْدامِ) عاصيان را موي پيشاني گرفته، سلسلة درکات در پا انداخت؛ [در پاي انداخت]؛

حکيمي­که به رابطة (وَ لِيَرْبِطَ عَلي‏ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ اْلأ َقْدام) دل­ها را حيات و قدم­ها را ثبات بخشيد؛

قادري­که به مقتضاي قدرت واقتضاي حکمت، ثابت قدمان را در پاي لغز «فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها» سر داد.

گاه نبي را در پيش راه قربت بدور باش (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوي) تأديب وتربيت نمود وگاه ولي را در قدمگاه عزّت به تشريف پاي انداز «قَدَمي هَذِهِ عَلَي رَقَبَةِ کُلِّ وَليّ الله» اطراز اعزاز موهبت فرمود.

عقل شکسته پاي را در فضاي قضاي او، دستگاه قدم نيست؛ و زبان نکته سراي را در اداي ثناي او ياراي دم زدن نه؛ «تَعَالَي جَنَابُ مَعرَفَتِهِ عَنِِ الأَقدَامِ الأَوهَام» ( 1 ). لمؤلفه:

عقل در راه او قدم نزند

در مقام ثناش دم نزند

به قدم طي کجا شود اين راه

که قدم در رهش بود کوتاه

نيست پا را در اين طريق ثبوت

ولهُ الکبرياء و الجَبَروت

چه بود سير خامة سرکش

پاي چوبين و راه پر آتش

و تحيّت و تسليم نثار نبيّ کريم پيش قدم راه [تعظيم] رسالت، مقدّم نشين صدرگاه جلالت، مبشّري که به نويد جاويد «أَنَا الحَاشِرُ الَّذِي يَحشُرُ النَّاس عَلَي قَدَمِي» خاک نشينان فرامُشخانة فنا را سر بلندي داد؛ شفيعي که به بشارت «مَنِ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَرَّمَ‌اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَي النَّارِ» غبارآلودگان راه خدا را به آب چشمة فردوس شست­وشو فرمود؛ چون خطاب {فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ} شنيد دست دعا به استقامت قدم برداشت که «اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَي‏ دِينِکَ». و از آن جا که [مقرّب بارگاه] کبرياي [نسخه ( 2 ) بدون کبرياي] احديت فرموده که «شَيَّبَتْنِي [سُورَةُ] هُودٌ» لمؤلفه:

آن قدم بر سرِ سپهر زده

پشت پايي به ماه و مهر زده

پرو بال مَلَک خس راهش

نُه فلک کرد از قدمگاهش

در کمالات او عدد نرسد

به قدمگاه او خِرَد نرسد

کعبة دل حوالي حرمش

کعبة جان2 نشانة قدمش

و بر آل هدايت مآل و اصحاب سعادت نصاب او؛ رباعي:

آن­ها که نشستند به ظلّ [زير] علمش

بستند طراز دين ز ذيل کرمش

بودند مقيم آستان حرمش

رفتند ره صدق قدم بر قدمش

رَضي الله عَنهُم اَجمعين.

بر ضماير ارباب بصائر مختفي و مستتر نيست که در [لوح] محفوظ کالنّقش في الحَجَر مرتسم است که به مصداق: (وَمَا تُقَدِّمُوا لأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْراً وَأَعْظَمَ أَجْراً} (مزمل: 20) جميع خيرات و مبرّات عباد که از کنج خانه (وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالأَرْض‏} تعين يافته و در روزنامة و نکتب ماقدّموا و آثارهم مسطور و مرقوم است:

و ظهور صدق وعده کريمة (وَ قَدِمْنا إِلي‏ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَل‏} در پيشگاه (يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَدَاهُ‏} مقرّر ومعلوم؛ بنابرآن، همگي همّت علياي سلطان السّلاطين، قهرمان الماء و الطّين، والي ولاية العظمي، صاحب الخلافة الکبري، حجّة( 3 ) الله بالحقّ، خليفة الله المطلق؛ ناظم مناظم العالم، منوّر السوادِ الأعظم، المؤيد بالفتح والظفر، المجاهد بالجهاد الأکبر، واقف الأصل و الفرع؛ حافظ مراتب الشّرع؛ ذو الکرامات الجّلية و المقامات الطيبة؛ مَهبط آيات الجلال و الجمال، مَظهر تجلّيات الشّموس و الضّلال، عالم الأطوار من الآدم إلي الخاتم، کاشف الأسرار في الخاتم إلي انقراظ العالم، کريم الطّرفين الأعظمين، خادم الحرمين الشريفين المحترمين، أميرالمؤمنين بالمجاهدين و المُغازيين أبو الفتح جلال الدين محمد( 4 ) اکبر پادشاه الغازي ـ أدام الله ظلال جلاله علي مفارق دعاة اقباله ـ درآن مصروف است­که از موائد احسان و فوائد امتنان حاضر و غايب و صامت و ناطق را بهره‌مند سازند؛ خصوصاً مجاوران حرمين معظّمين( 5 ) ـ زاد هما الله تعظيماً ـ از صغير وکبير و غني و فقير به وظايف متوافره و ادرارات متواتره، سال به سال محظوظ گردانند و سال­ها است چنين قرار يافته که هر سال يکي از اکابر را اميرحاج ساخته، با نقود و امتعه که مجاوران و مسافران آن امکنة شريفه را وفا کند،(6) به آن صوب [با] صواب مي­فرستند و از توجّه عالي هر ساله( 7 ) چند هزار کس از فقرا و اغنيا به شرف حج مشرّف مي‌شوند و خطبة احسان و ذکر نيک نامي را بر منابر حرمين شريفين بلند مي‌گردانند و فاتحة مزيد جاه و جلال و دعاي خلود دولت و اقبال در مشاعر اسلام و اماکن عظام مي‌خوانند تا آن­که در: سنة ستّ و ثمانين و تسعمائة [986] جناب مستطاب قدسي القاب قدّوسي قباب، تذکرة السّلف بنصرة الخلف، ذو النَسَبِ العالي و الحَسَبِ المتعالي، نيرِ سَماء السَّعادة، مصباح زجاجة السيادة، مورد مکارم الأخلاق، ملاذ أکابر الآفاق، صاحب العلم النّافع والعمل الرافع، الموصوف بالصفة الصفية المصطفوية و الموسوم بالکنية العلية العلوية المؤيد من الله الوهّاب، رفيع الدين شاه ابوتراب ـ دامت برکاته ـ امير حاج ساخته، با تحف بي‌قياس از نقود و اجناس روان کردند.

چون آن سيادت مآب، بعد از اداي مناسک حج و عمره و تقسيم هدايا وايصال عطايا، خواست که بر مسلک العودِ احمد سلوک نمايد شرفاي حرم و عظماي خاندان کرم که حکومت و رياست حرمين شريفين، اَباً عن جدّ از زمان سيد عالم ـ صلّي الله عليه و آله سلّم­ـ إلي يومنا هذا به ايشان رسيده، بنابر ضابطة محبّت و رابطة مودّت که به حضرت ظلّ اللهي ـ خلّد ظلاله العالي( 8 ) ـ دارند و به تمادي فوائد ايادي نعم و توالي عوايد احسان وکرم مخصوص‌اند، به استصواب قضات اسلام و علماي اعلام به رسم تيمّن و تبرّک نشان قدم عرش توأم حضرت سيدکائنات ـ عليه أکمل الصّلوات والتّسليمات ـ به دست آن سيادت مآب ارسال نمودند و حضرت ظلّ اللهي ـ خلّد ظلاله العالي ـ به صدق نيت و حسن طويت سه فرسخ به استقبال آمده، به کمال تعظيم و تبجيل به شرف تلثيم( 9 ) و تقبيل مشرّف شدند. مقدار صد قدم بر دوش نهاده، پياده آوردند و بعد از آن طبقة سادات بنابر قرب ذاتي به احراز اين دولت مبادرت نمودند.

بعد از آن مشايخ وعلما و ارکان دولت، علي تفاوت طبقاتهم و تباين درجاتهم، آن تمثال مقدّس مثال تا به سرير اعلي نوبت به نوبت بر سر نهاده، رسانيدند.

حبّذا سنگ معتدل تمثال

نير بخت وکوکب اقبال

ماه را پيش اوست قدر سُها

زر خورشيد ازوست خاک‌بها

گوهر فخر تاجدارانست

درّه التّاج شهريارانست

سجد‌گاه همه سرافرازان

نازنينان به سجده‌اش( 10 ) نازان

واين قدم خير مقدم در جوف کعبة معظّمه بود تا آن­که در ستّه تسعَ [و] خمسينَ و تسعمائه [959]‌ که عمارت حرم تاريخ يافته‌اند ديوار کعبة معظّمه رسني پيدا کرده بود و علما را در باب شکافتن( 11 ) آن جهت حرمت اختلاف شده، بعد ازحصول استفتا و وصول فتوي از دارالسّلطنة استانبول چون رخصت تعمير حاصل شد،( 12 ) در آن وقت آن تمثال مقدّس را از داخل کعبة معظّمه برآورده در ميان گنبدي که در صحن مسجدالحرام است نهاده بودند.

و در تاريخ سمهودي که تاريخ مدينه است و در ديار عرب اعتبار تمام دارد و يکي از افاضل اکابر( 13 ) از زبان عربي به فارسي آورده،( 14 ) [چنين] مذکور است که چون حضرت رسالت پناهي ـ صلّي الله عليه وآله و سلّم ـ در غزوة خيبر پاي مبارک را بر سنگ نهاده آن طرف ديوار عساکر اعدا را مي‌ديدند، قدم­هاي آن حضرت بر سنگ منقّش شده بود.( 15 )

سلطان رسل ماه عجم شاه عرب

سنگِ درِِ او قبله‌گه اهل طلب

از تابش قهر او که دشمن سوزست

گر سنگ شود موم عجب نيست عجب

و نشان قدم آن حضرت در مدينه، معروف و مشهور است. علما و مشايخ زيارت مي‌کنند و هم­چنين در بلدة نيشابور يکي از اوليا آورده است و الآن موجود است [و نمايان].

و آن­چه در رساله[اي] که در باب تمثالي( 16 ) که در حضرت دهلي است وولايت پناه حقايق دستگاه شيخ عبدالله که يکي از اولاد مخدوم جهان و مخدوم‌زاده جهانيان شيخ جلال بخاري ـ قدّس سره ـ است آورده، [و] مذکور است که در باقنه( 17 ) قلعه( 18 ) که آن سرور ـ صلّي الله عليه وآله

وسلّم ـ محاصره کرده بودند، زميني بود پرگِل. کفّار معجزه ‌طلبيدند که اگر اين گل سنگ شود ما حصار را تسليم کنيم و ايمان آوريم. در آن وقت آن قطعه زمين سنگ شد و نشان‌هاي( 19 ) قدم آن حضرت برآن ماند و آن را به تيمّن گرفتند و به اطراف و اکناف بردند و قبله‌گاه( 20 ) حاجات ساختند و درحضرت دهلي جايي­که آن تمثال مبارک مرکوز است عمارات عاليه ساخته‌اند و خادمان در جوار آن مي‌باشند وکعبة خواصِّ و عوام است، وحضرت ظلّ اللهي ـ خلّد ظلاله العالي ـ چند قريه را وقف مجاوران آن کعبة آمال و قبلة اقبال فرموده‌اند و اين ضعيف مکرّر به شرف استلام آن مقام( 21 ) مشرّف شده و در آن جا اين بيت نوشته:( 22 )

در زميني که نشان کف پاي تو بود

سال­ها سجدة صاحب نظران خواهد بود( 23 )

و همانا که لسان الغيب و ترجمان اسرار خاص از براي [اين]‌ مقام متکلّم شده و يک بار در آن نواحي در رکاب حضرت اللهي - خلّد ظلاله العالي - روي نموده:( 24 )

حضرت دهلي ملائک مطاف

کعبه قدس است ز بهر طواف

قبلة جان کعبة اهل صفا

رفته در آن جا قدم مصطفي

طوف حريمش همه را در خور

استخاصّه که بر شاه حج اکبرست

و درکتب صحيحه مذکور است که معجزات حضرت پيغمبر ـ صلّي الله عليه وآله [وسلّم و ائمه هدي صلوات الله عليهم]( 25 ) ـ بيش از آن است که در شمار آيد و قلم محاسبان اخبار و مستخرجان آثار احصا نمايند وچندين هزار کتب مبسوطه در ذکر احوال قدس( 26 ) منوال آن حضرت پرداخته‌اند( 27 ) و در سير برکات آن را به حضرت ـ صلّي الله عليه وآله و سلم ـ از مبدأ تا منتهي صحايف و دفاتر ساخته ومع هذا معترف بر عدم استقصاي حالات و استيفاي ذکر کمالات [آن حضرت] شده‌اند و از آن کتاب‌ها مطوّلة مبسوطه که مشتمل بر چهل مجلّد و بعضي کمتر از آن تأليف يافته و اسامي آن­ها در تاريخ امام يافعي( 28 ) و شيخ ابن کثير( 29 ) و غير آن مذکور است، در سواد هند نرسيده، و در کتب سير و رسايل مختصر که در اين بلاد متداول است، حرفي از قبول و انکار و نفي واثبات آن به نظر در نيايد. پس احتراز از توهّم انکار اين معجزه نمودن و اجتناب از تصوّر طعن در اين باب کردن واجب و لازم است.

و اصل در اين باب سخن حضرت( 30 )

ظلّ اللّهي - خلّد ظلاله العالي - که به زبان بدايع بيان در وقت استقبال آن تمثال فرموده‌اند که: هر چند حقيقت صحّت آن از کتبِ صحاح به ما نرسيده اما از حُسن ادب رواست( 31 ) که از روي احتياط به­کمال تعظيم کوشند و شرايط تکريم به تقديم رسانند که اگر در واقع نشانة قدم اطهر آن

سرور ـ صلّي الله عليه وآله وسلّم ـ است حق تعظيم به جاي آمده باشد و اگر در نفس امر چنان نيست، تعظيمي که به مجرّد حسن ظنّ به ظهور آيد، عندالله موجب ثواب جميل و جزاي جزيل خواهد بود؛ چه محض استناد به آن سرور ـ صلّي الله عليه وآله وسلّم ـ جهت تعظيم کافي است [انتهي کلامه]. و در اخبار آمده که «لَو اعتَقَد حَجَراً ....» ( 32 )

ترجمة اين کلام است که از حضرت خواجه ناصرالدّين عبدالله ـ قدّس سرّه ـ آورده‌اند که اگر بر سنگ سياه اعتقاد کني هر آينه از آن معني( 33 ) فايض( 34 ) گردد، فکيف سنگي که منسوب به سرور کائنات ـ عليه افضل التسليمات( 35 ) ـ باشد و اين سخن به جهت تنبيه جماعتي است که قلوب قاسيه( 36 ) دارند و [مضمون «قلبي ـ ( ـ فَهِيَ ـ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَة)] » ( 37 ) به ضماير ايشان راجع است.

و از اجلّة علما و اکابر مجذوبين که بر صحّت اين تمثال مبارک، توقيع کشيده‌اند، يکي قاضي حسن( 38 ) مکّي مالکي است و او ملتجاي آفاق و مقتداي به استحقاق است، از اصناف علوم نصابي کامل و نصيبي وافر دارد و رتق و فتق مهام( 39 ) وحلّ وعقد امور اسلام به دست اوست. در علوّ جاه وسموّ منزلت بر جميع اکابر آن ديار فايق است، مايده افضال مبسوط دارد و صلاي نواي بلند، محفل( 40 ) و محيط رجال اوست( 41 ) و منزل او محطّ رجال ـ سلّمه الله تعالي ـ .

ديگر قاضي محمد مکّي( 42 ) است و او قدوة علماي عرب است و در [علوم] تبحّر دارد و حافظ کلام مجيد است و فايق در ترسّل و تجويد. از علماي عرب به بلاغت و فصاحت و بذل و سماحت ممتاز است و در حرم شريف به افادة علوم ديني اشتغال دارد،( 43 ) سلّمه الله تعالي.

و ديگر مير زکرياست و او سيد جليل الحسب( 44 ) است؛ ذاتش متبرّک و نَفَسش مبارک است. در رياضت و مجاهده( 45 ) و محافظت احوال کوشيده و به مشرب فقر و فنا و عدم توجّه به دنيا ممتاز است. اکثر اکابر و افاضل از مشکات افادت اقتباس انوار حديث مي‌نمايد، وقتي که قاري «قال رسول الله [صلّي‌الله عليه وآله وسلّم]( 46 ) مي گويد» بي‌اختيار اشک از چشم او روان مي‌گردد و مضمون (وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَي الرَّسُولِ تَرَي أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ)( 47 ) (مائده: 83) به ظهور مي‌آيد. عمر شريفش قريب به صد و بيست سال رسيده، با وجود ضعف و پيري در اوقات خمسه از جبل ابوقبيس که مَسکن اوست، در حرم شريف مي‌آيد و به مواظبت فرايض وسنن اقدام مي‌نمايد. سلّمه الله تعالي.( 48 )

ديگري مولانا قطب الدّين حنفي است و او مفتي مکّة معظّمه است ـ زادها الله تعظيماً ـ . مدّت چهل سال شده تقريباً که مجاور آن( 49 ) بلدة طيبه است و در تفقّه و تدين و فيصل قضايا [و تحقيق مرافعات شرعيه کمال احتياط مي‌رود و علي الدوام به علوم ديني و نشر فضايل] اشتغال دارد.( 50 ) کتابخانه[هاي] متعدّد دارد( 51 ) و همه را وقف مستفيدان ساخته، در افادة حديث و اجازه به حديث مشغول مي‌باشد و در اين باب [همم] عاليه دارد و سلّمه الله [تعالي].( 52 )

ديگر مير پادشاه است­که او سيد عالي نسب و دانشمند [و از علماي] مقرّر ماوراءالنهر است و جميع علوم ورزيده؛ عمري است که اقامت مکة معظّمه ـ زادها الله [تعالي] تعظيماً ـ اختيارکرده و داخل اکابر آن ديار است و مستعدّان عرب و عجم از حوزة درس او مستفيد مي‌گردند.

ديگري شيخ عبدالّرحمان فقيه است و [او] از اکابر موالي عرب است. علي الدّوام در حرم شريف به درس تفسير و حديث اشتغال مي‌نمايد و در شهر مبارک رمضان مجلس وعظ مي‌دارد و اکابر و اعاظم در پاي وعظ او جمع مي‌شوند و از حقايق و معارف او استفاضه مي‌نمايند سلّمه‌الله [تعالي].

ديگري( 53 ) شيخ جارالله معلّمي( 54‌ ) است و از اعيان علماي عرب است و بر فقه حنفي و شافعي، اصولاً و فروعاً استحضار دارد و به مراسم ديانت وامانت و تقوي و طهارت موصوف است و هميشه به افادة علوم ديني مشغول سلّمه الله [تعالي].

ديگري مولانا( 55 ) عبدالله سندي است و او مجاور حرم شريف است و او را از علماي مسلّم مي دانند و در تدقيق علوم اشتهار دارد و به درس، دوام مشغول است و درسلک اکابر عرب معدود، سلّمه الله [تعالي].

اکنون بعد از ذکر احوال و اسامي اين طبقة گرامي به چند رباعي که منظوم اين داعي است، ختم مي­نمايد.

آن­ها که به دل نور قدم يافته‌اند

از سنگ سيه فيض حرم يافته‌اند

گمراه مشو که رهنوردان حرم

منزل به نشانة قدم يافته‌اند

شاهي­که سرير عرش جايش باشد

اقبال به پاي عرش سايش باشد

چون کعبه سزد قبلة اصحاب( 56 ) صفا

سنگي که برو نشان پايش باشد

شاهي­که درش قبلة عالم دانند

گرد قدمش سپهر اعظم دانند

هر دل که اثر نديد نبود از وي

حقّا که زسنگ خاره‌اش کم دانند

شاهي­که برات روز دادي شب را

در مَحمدتش سنگ گشادي لب را

برخاره نشان قدمش نيست که سنگ

وز شوق کفش کرد تهي قالب را

اي پردة نُه فلک طراز عَلَمت

سلطاني وکاينات خيل و حشمت

گر ما نرسيديم به خاک قدمت

تا حشر سر ما و نشان قدمت

اي عرش محيط در طواف حرمت

درياي محيط تشنه نيم نمت

مشکل که ز جست وجوي تو بنشينم

زينگونه که يافتم نشان قدمت

از عمر منم به نيم جاني خرسند

از وعدة وصلش به گماني خرسند

از بدرقة مراد واپس مانده

افتاده در اين ره به نشاني خرسند

فيضي که ز شوق، ناله تا ماه رساند

تا شمسة مهر شعلة آه رساند

گر ماند ز پيشگاه بزمش محروم

اين بس که سر خود به قدمگاه رساند

صد شکر که آمد به هزاران اکرام

نقش قدم مقدّس خير انام

فرخنده شد از مقدم خيرش ايام

تاريخ قدوم است «خيرالأقدام» ( 57 )

و الحمد لله في المبدأ و المختم والصّلاة والسّلام( 58 ) علي مظهر الأتمّ و علي أوليائه المتّصفين برسوخ القدم.

تمّ بعون الله الملک الکريم الوهاب في يوم الأربعاء شهر 1016 ( 59 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

پي نوشت‌ها

1. در نسخة 2 : و تقدس کتاب صفته عن الأرقام الأفهام.

2. در نسخه 2: به جاي «کعبه جان» «خانه دل».

3. در نسخه 2 : به­جاي «حجة»، «رحمة»آمده است.

4. «محمد» در نسخه 2 نيامده است.

5. در نسخه 2 به جاي «معظمين»، «شريفين» آمده است.

6. در نسخه 2 : وفا نمايد.

7. در نسخه 2 : هر سال.

8. داخل خط تيره در نسخه 2 نيامده است.

9. بوسه زدن.

10. در نسخه 1 «سجده‌اش».

11. در نسخه2 : در شکافتن.

12. در منائح الکرم، ج‌3، ص328، اشاره به ترميم کعبه در سال 959 شده اما تفصيل متن در آن نيامده است.

13. در نسخه 2 «اکابر» نيامده است.

14. در نسخه 2 : به فارسي ترجمه کرده.

15. در نسخه 2: نقش بست.

16. در نسخه 2:‌تمثال.

17. «باقنه» بدون نقطه روي دندانه بعد از «ق» نام جايي بايد باشد اما کجا؟

18. در نسخه 2: در بافته، قلعه [اي] است.

19. در نسخه 2: نشان.

20. در نسخه 2:‌قبله.

21. در نسخه 2 بدون «مقام».

22. در نسخه 2 «نوشته ديد».

23. در نسخه 2:‌ سال­ها سجده‌گه اهل نظر خواهد بود.

24. در نسخه 2: نمود.

25. طبق معمول آنچه از اين قبيل در کروشه آمده از نسخه 2 است.

26. در نسخه 2:‌ قدسي.

27. در نسخه 2: آن حضرت نوشته‌اند.

28. مقصود مرآة‌ الجنان است.

29. علي الاصول مقصود البداية و النهايه است.

30. در نسخه 2: بدون «حضرت».

31. «رواست» حدسي است. «دور است»‌ هم خوانده مي­شود که نامناسب مي­نمايد.

32. در نسخة اصل ناخوانا. اين حديث بي اعتبار و در منابع معمول نيز نيامده است. مضمون آن چنين است كه حتي باورداشتن به يك سنگ هم تأثير خود را دارد.

33. در نسخه 2: منفعتي.

34. در نسخه 2: فائز.

35. در نسخه 2: الصلوات.

36. در نسخه 1 گويا به اشتباه:‌ قادسيه.

37. داخل کروشه از نسخه 2 است و محل آن در نسخه 1 سفيد است.

38. در نسخه 2: حسين.

39. در نسخه 2:‌ مهمات.

40. در نسخه 2 به جاي «محفل» مجلس آمده است.

41. در نسخه 2: به جاي «اوست» «است» آمده است.

42. در نسخه 2:‌ مالکي به جاي «مکي».

43. در نسخه 2 به جاي «اشتغال دارد» «مشغول».

44. در نسخه 2: سيد جليل النسب، جميل الحسب.

45. در نسخه 2: مجاهدات.

46. داخل کروشه در نسخه 2 نيامده است.

47. جاي آيه در نسخه 1 سفيد است.

48. «تعالي» در هر سه مورد گذشته از نسخه 2

49. در نسخه 2:‌ از مجاوران.

50. داخل کروشه از نسخه 2 افتاده است.

51. در نسخه 2 به جاي «دارد» «بهم رسانيده».

52. دو مورد کروشه اخير هم در نسخه 2 نيامده است.

53. در نسخه 2 در اينجا و موارد بعدي به جاي «ديگري» ديگر آمده است.

54. در نسخه 2:‌ معلم.

55. در نسخه 2 به جاي «مولانا» ملا آمده است.

56. در نسخه 2 به جاي «اصحاب»‌ ارباب آمده است.

57. در نسخه 1: خير الايام. با محاسبه اين دو مورد مي توان دريافت که خير الاقدام درست است، زيرا سال 987 را نشان مي دهد. همان طور که در متن رساله آمده امير الحاج در سال 986 به مکه رفته و به يقين بازگشت او که همراه خود سنگ را آورده، سال 987 است.

58. «والسلام»‌ در نسخه 2 نيامده است.

59. طبعا اين سطر اختصاصا در نسخه 1 آمده است